یادبود

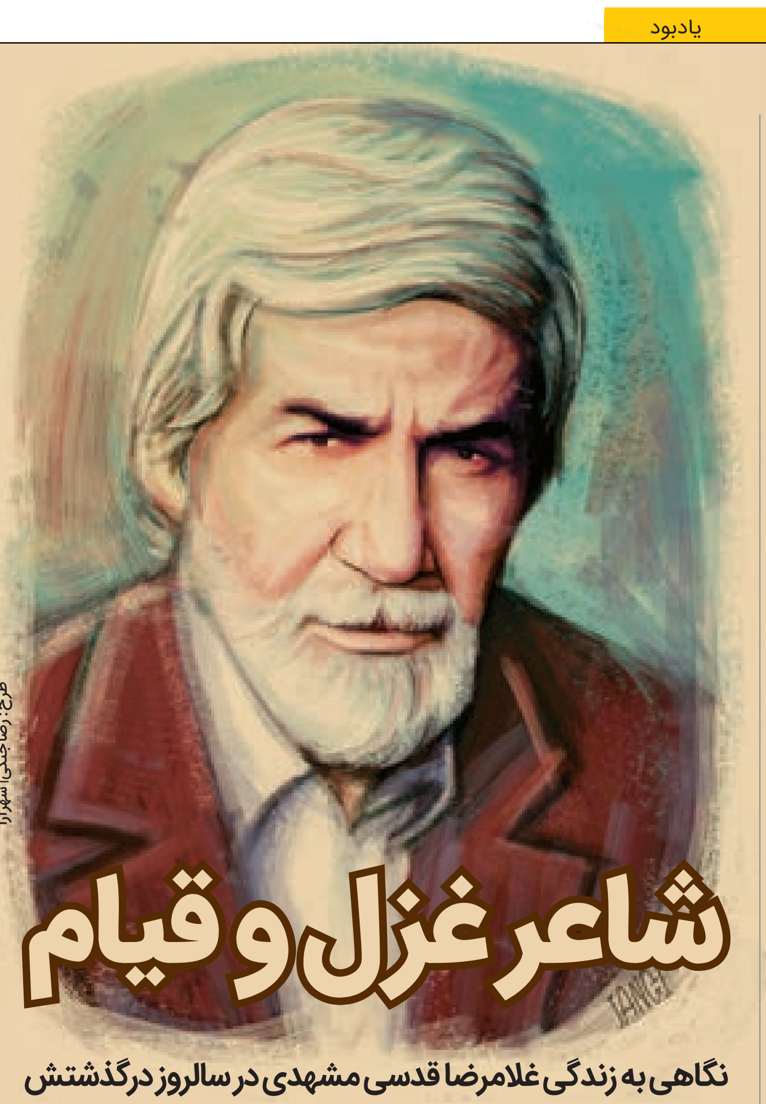
طرح: رضا جنگی/شهرآرا

شاعر غزل و قیام

نگاهی به زندگی غلامرضا قدسی مشهدی در سالروز درگذشتش

خراسانی| «در روز پانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۱ دستگیر شدم و همان روز رباعی را به دیوار سلول زندان نوشتم -مشهد: هنگام بهار در قفس افتادم/ مانند گلی به دست خس افتادم/ از بس که دویدم به ره آزادی/ چون سینه خسته از نفس افتادم» این عبارات نقل‌شده از زبان غلامرضا قدسی مشهدی می‌تواند ۲ وجه زندگی گوینده، یعنی قدسی، را به ذهن مخاطب متبادر کند: شعر و مبارزه. غلامرضا میرزاجانی (اول مهر ۱۳۰۴-۲۱ آذر ۱۳۶۸) متخلص به «قدسی» و معروف به «غلامرضا قدسی مشهدی» یکی از شاعران شناخته‌شده مشهد در دوران معاصر است. او از تبار میرزا محمد جان قدسی مشهدی، شاعر نامی عصر صفوی، است که در روزگار شاه‌جهان، امپراتور فرهنگ‌دوست گورکانی، به هند رفت. خود غلامرضا نیز زمانی برای فراهم ساختن دیوانی از نیای خود راهی هندوستان شد تا به نسخه‌هایی خطی از اشعار جد نامدارش دست پیدا کند. خودش نیز در شعر به غزل و سبک هندی گرایش داشت با این شاخصه که آنچه در این قالب و سبک عرضه می‌کرد محتوایی سیاسی و اجتماعی بود. او در خانواده یکی از بازاریان متدین مشهد زاده شده و رشد کرده و پس از پایان دبستان، تحصیلش را در حوزه علمیه دنبال کرده بود. در حوزه، ادبیات را از شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری و فقه و اصول را در محضر آیت‌ا... سید هاشم قزوینی فرا گرفته بود. قدسی با دریافت گواهی‌نامه مدرسی از اداره فرهنگ، برای مدتی کوتاه در مهدیه مرحوم حاجی عابدزاده به تدریس مشغول شد. حضورش در جلسات شادروان استاد محمدتقی شریعتی در کانون نشر حقایق اسلامی سبب شد حکومت مانع از تدریسش شود. در ادامه نیز فعالیت سیاسی خود را در کنار بازاریان مشهد دنبال کرد و سال ۱۳۳۰ با سفر به روستاها و خواندن شعرهای مذهبی و میهنی خود برای روستاییان، کوشید رأی آن‌ها را به سوی نامزدهای نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران در انتخابات هفدهم مجلس شورای ملی جذب کند. در خاطرات رهبر انقلاب، آیت‌ا... خامنه‌ای، از حضور ایشان در دوران نوجوانی در مراسمی سخن رفته است که مدافعان نهضت ملی شدن صنعت نفت برگزار می‌کردند و مرحوم قدسی در آن شعر می‌خوانده است.

کودتای ننگین بیست‌وهشتم مرداد سال ۱۳۳۲ و شکست نهضت ملی او را در عزم خود برای مبارزه راسخ‌تر کرد. او در مقطعی، به فعالیت در تشکیلات «آموزش و عمل به مبانی دین» با سردمداری یک روحانی به نام سید محمد مظلومی مشغول شد. مانیفست تشکیلات کتابی صدوپنجاه‌صفحه‌ای به قلم مظلومی بود. این گروه به دنبال این بود که مبارزه خود را با حمایت مالی علمای دلسوز از راه جمع‌آوری خمس تحقق بخشد. بزرگان «آموزش و عمل به مبانی دین» موفق شدند طی ۶ ماه ۹۰۰ عضو جذب کنند. در گیر و دار قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ همه رهبران این جریان بازداشت و در هنگ ۲۱ محبوس شدند. قدسی یک سال به زندان افتاد. او پس از آزادی، در سال ۱۳۴۳ به دعوت سید محمود فرخ، شاعر سرشناس، شغل کارپردازی شرکت نساجی و نخریسی خسروی را در شهر خود برعهده گرفت. اما او محل کارش را هم عرصه فعالیت سیاسی کرد. در سالگرد قیام ۱۵ خرداد سرود: مکن اطاعت فرمان اهرمن ورنه/ تو را به سر به‌جز از شعله سایبانی نیست/ چنان گرفته دلم قدسی از وطن که مرا/ به غیر گوشه ویرانه آشیانی نیست. همچنین در سروده‌هایی مذهبی دست به مقایسه آن عصر با روزگار خلفای اموی و عباسی زد و آن‌قدر مبارزه را ادامه داد تا اینکه ۴ سال دیگر محبوس شد. این ایام از اواخر سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۵۵ طول کشید. او پس از سپری کردن یک سال از حبسش در زندان مشهد، به زندان اوین پایتخت انتقال یافت. شعری از او به جا مانده است که زمان و مکانش اردیبهشت ۱۳۵۲ و یکی از سلول‌های زندان اوین است:

بهار است و من اندر کنج زندان در دل شب‌ها/ چو مرغ حق برآرم تا سحر آوای یارب‌ها// مگر از روزن تنگ قفس در چشم بی‌خوابم/ بتابد شب همه شب جلوه بیتای کوکب‌ها...// به زندان هم کند گر خامه من مطلبی عنوان/ بود آزادی انسان مرا عنوان مطلب‌ها// اگر روزش سیه شد همچو شب از جور اهریمن/ به فکر صبح آزادی است قدسی در دل شب‌ها

غلامرضا قدسی مشهدی به جز مجموعه کتاب‌های شعری که از آثار خود به چاپ رساند، کتابی نیز در حوزه تاریخ اسلام با عنوان «یاران پیامبر» نوشت. او همچنین شعرها و نوشته‌هایی داشت که در دوران حبسش نابود شد. از سویی اشعار بسیاری در زندان گفت که به دست مأموران زندان افتاد.

او سرانجام در ۲۱ آذرماه ۱۳۶۸ بر اثر سکته قلبی جان به جان‌آفرین تسلیم کرد تا در صحن آزادی حرم مطهر رضوی برای همیشه آرام گیرد.

برخی منابع:

مقاله «غلامرضا قدسی و معنویت ماندگار»، نوشته دکتر محمدحسن صنعتی، تارنگار نویسنده

مقاله «شاعر مبارز خراسان»، نوشته رضا سلیمان نوری، روزنامه دنیای اقتصاد شماره ۳۶۹۲، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۲

مقاله «شاعری که شعرش را وقف انقلاب کرد»، تارنمای دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌ا... العظمی خامنه‌ای

فراسو

بیگانه‌ای شوریده علیه تئاتر انگلیس

درباره جان آزبرن و نمایشنامه «با خشم به یاد آر»

هدی جاودانی| تابستان سال ۱۹۵۵ با انتشار یک آگهی در روزنامه استیج، از تمامی مخاطبان دعوت می‌شود در صورتی که نمایشنامه‌ای نوشته‌اند، آن را برای روزنامه ارسال کنند. این آگهی به سفارش شرکت انگلیسی استیج که قصد برپایی تجارتی در تئاتر لندن را داشت منتشر شده بود و بازخوردی که دریافت کرد باورکردنی نبود. ۷۵۰ نمایشنامه در پی آن به دست صاحبان شرکت رسید، اما مشکل اینجا بود که بسیاری از این نمایشنامه‌ها کاملا به دردنخور بودند. تنها یک نمایشنامه از میان آن سیلِ سرازیرشده، نظر داوران را به خود جلب کرد، نمایشنامه‌ای با عنوان وسوسه‌کننده «با خشم به یاد آر» (Look Back in Anger) که بازیگر جوان ناشناخته‌ای به نام «جان آزبرن» (John Osborne) (۱۲ دسامبر ۱۹۲۹-۲۴ دسامبر ۱۹۹۴) به نگارش درآورده بود. جرج دواین، مؤسس کمپانی استیج و نخستین مدیر آن، هنگامی که برای اولین بار نمایشنامه آزبرن را در کلبه ساحلی‌اش مطالعه می‌کرد، بی‌درنگ بوی موفقیتی بزرگ را از آن استشمام کرد. دواین فورا به طبقه پایین کلبه رفت تا نمایشنامه را به تونی ریچاردسون، شریک و همکارش، نشان دهد. ریچاردسون حتی بیش از او تحت تأثیر نوشته آزبرن قرار گرفت. آن ۲ شریک با یکدیگر قرار گذاشتند در اولین فصل همکاری‌شان، «با خشم به یاد آر» را به روی صحنه تئاتر لندن ببرند.

اما به‌راستی جان آزبرن چه کسی بود؟ دواین در اقدامی بی‌سابقه تصمیم می‌گیرد او را ردیابی و پناهگاهش را کشف کند. آزبرن جوان در قایقی زهواردررفته و غرق در لجن که در زیر پل چیسویک لنگر گرفته بود، همراه با بازیگر آس‌وپاس دیگری به نام آنتونی کرایتون زندگی می‌کرد. هنگام مد بود و آب رودخانه ارتفاع زیادی داشت و دواین مجبور بود برای رسیدن به آزبرن، قایقی کرایه کند و پاروزنان به او برسد. با دیدن آزبرن، با اشتیاق بنا کرد به سؤال و جواب کردن. نتیجه این بود که جان آزبرن بازیگر سخت‌کوش بیست‌وشش‌ساله‌ای است که از کنار شخصیت‌های مشهور بسیاری عبور کرده و بخشی از نمایشنامه «با خشم به یاد آر» را در حالی نوشته که روی صندلی ساحلی خود در اسکله پیر نشسته و از همسر بازیگر خود، پاملا لین، نیز جدا شده بوده است. در پایان روز، دواین به آزبرن برای خرید حق امتیاز یک‌ساله نمایشنامه‌اش، ۲۵ پوند پیشنهاد می‌دهد در حالی که هیچ‌یک از آن ۲ خبر نداشتند در آن لحظه رویدادی مهم در تاریخ تئاتر را رقم می‌زنند.

آنچه «با خشم به یاد آر» آزبرن را این چنین سرنوشت‌ساز کرده است، در وهله اول، به تصویر درآوردن جزئیات جامعی از دهه ۵۰ میلادی انگلیس روی صحنه نمایش است که با زبان آهنگین و شیوای جیمی پورتر و با اجتناب از خطابه‌ای آتشین و اعتراض‌آمیز، آن گونه که آزبرن خود می‌گوید، سیاست، دین، طبقات اجتماعی و رسانه تحت سیطره فرهنگ خفقان‌آور وقت انگلیس را هدف قرار می‌دهد. در دهه ۱۹۵۰ «با خشم به یاد آر» پیش از هر چیز به عنوان یک سند اجتماعی مورد تحسین قرار گرفت: شهادتی باشکوه از جوانی که به انزوا و بیگانگی از جامعه‌اش دچار آمده بود. اما انقلاب واقعی آزبرن به نظر با آزادساختن زبان نمایشی به وقوع می‌پیوندد. زبان آزبرن، بر خلاف زبان سامرست موآم که از نگاه او سرد و بی‌روح و سست توصیف شده، به طور هیجان‌آوری زنده است. آزبرن نشان می‌دهد که نثر نمایشی نیز می‌تواند حالت شعری متمایزی به خود بگیرد. «با خشم به یاد آر»، بدون شک، با صراحت خیره‌کننده و حیات ویرانگر و غنای زبانی‌اش تئاتر انگلیس را دچار تحول کرد با این تبصره که آزبرن با این نمایشنامه کمکی به تئاتر انگلیس نمی‌کند، بلکه با خلق سرچشمه‌ای به نام «با خشم با یاد آر» بخش زیادی از این تئاتر را با خاک یکسان می‌کند، به گونه‌ای که هیچ‌گاه نمی‌تواند به گذشته خود بازگردد.

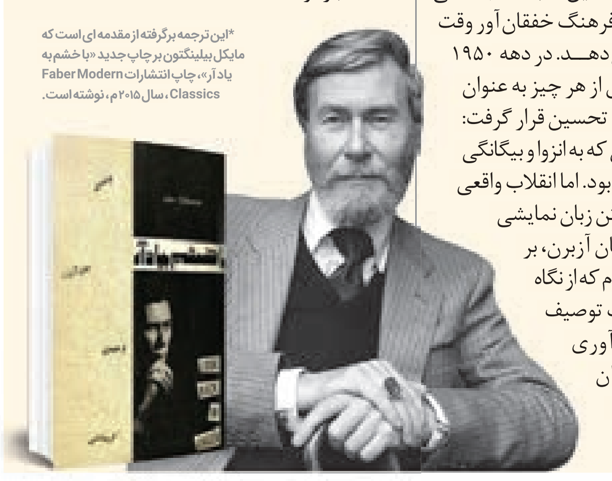

*این ترجمه برگرفته از مقدمه‌ای است که مایکل بیلینگتون بر چاپ جدید «با خشم به یاد آر»، چاپ انتشارات Faber Modern Classics، سال ۲۰۱۵م، نوشته است.

کتابخوان

آقای نویسنده از چه چیزی برآشفت؟

نگاهی به رمان «کلاه پوستی برای رفیق یفیم سمیونوویچ راخلین»

فرشاد جابرزاده| وقتی سخن از ادبیات معاصر روسیه به میان می‌آید، نام نویسنده‌هایی چون میخاییل بولگاکف و ولادیمیر ناباکف بیش از دیگران تکرار می‌شود و این را می‌توان به سبب آثار قدرتمند و معروف آن‌ها نظیر «مرشد و مارگاریتا» و «لولیتا» دانست. چیزی که در آثار این ۲ مشترک است دیدگاه‌های انتقادیِ آن‌ها به حکومت شوروی و خفقان سیاسی است که با زبان طنز بیان می‌شود. ناباکف در «پنین» سیاست‌های بسته کشورش را به تمسخر می‌گیرد و با شخصیت دوست‌داشتنی تیموفی پنین این امر را به زبان طنز ممکن می‌سازد. بولگاکف نیز در «قلب سگی» انسان شوروی را نقد می‌کند. او دیدگاه‌های استالین برای ساخت انسانی با اندیشه‌های کاملا کمونیستی را ابلهانه می‌خواند و چنین موجودی را در قالب سگی که به بدن انسان پیوند زده می‌شود به خواننده نشان می‌دهد. اما نویسنده کمترشناخته‌شده‌تری نیز وجود دارد که به تازگی نشر ثالث رمان درخشانی از او را به قلم بیژن اشتری منتشر کرده است، نویسنده‌ای که می‌توان او را نماد انتقاد از دولت روسیه دانست. ولادیمیر واینوویچ از منتقدان همیشگی سیاست‌مداران روس از جمله ولادیمیر پوتین بود که فعالیت‌های آزادی‌خواهانه و انتقادی‌اش را هیچ‌وقت ترک نکرد و سال گذشته در هشتادوپنج سالگی درگذشت. او آثار بسیاری در انتقاد از سیاست‌های داخلی و خارجی کشورش نوشت و در بیشتر داستان‌هایش سعی کرد از زبانی طنز و عامیانه سود جوید تا بتواند حرف‌هایش را برای طیف وسیع‌تری از جامعه بازگو کند.

رمان «کلاه پوستی برای رفیق یفیم سمیونوویچ راخلین» داستان نویسنده‌ای به نام یفیم راخلین است که آثار سطحی و ضعیفش درباره انسان‌های خوب و قهرمانانِ طرف‌دار دولت زبانزد منتقدان ادبی و نویسندگان دیگر کشور است. از نگاه آن‌ها او چیزی جز نویسنده‌ای سطحی‌نگر و عامه‌پسند نیست! ماجرا این گونه شکل می‌گیرد که بر اساس تصمیم دولت، کلاه‌های پوستی به صنف نویسندگان داده می‌شود. هر نویسنده با توجه به سطح و جایگاه هنری‌اش کلاه می‌گیرد اما وقتی یفیم می‌خواهد کلاه خود را دریافت کند، متوجه می‌شود کلاه پوستی او از نازل‌ترین پوست ممکن ساخته شده است و این باعث می‌شود علیه بالادستی‌ها قیام کند بلکه کلاهی از بهترین پوست ممکن را بگیرد!

نویسنده روند تبدیل یفیم سمیونوویچ از فردی وفادار به نظام دیکتاتوری به منتقد دولت را به درخشان‌ترین نحو ممکن روایت می‌کند و در این مسیر، تعلیق داستانی‌اش مخاطب را تا آخرین صفحه مجذوب خود می‌کند. واینوویچ حمله‌های تندی نیز به سانسور در نظام شوروی سابق می‌کند. او عملا نویسندگان را در ۲ دسته منتقد و طرف‌دار دولت قرار می‌دهد و در رمان او کسی در نقطه وسط میان این ۲ گروه نیست! نویسندگان طرف‌دار دولت تحسین می‌شوند و ثروت خوبی به چنگ می‌آورند و مدال‌های زیادی از اصناف مختلف می‌گیرند. یفیم راخلین نماینده این گروه است. گروه دیگر مغضوب و محکوم به فنا هستند، اما آن‌ها مورد تحسین جوامع خارجی قرار می‌گیرند، بی‌آنکه مهم باشد چه نوشته‌اند، چون مهم ضدیتشان با حکومت شوروی است.

در این رمان، خواننده با ماجراهای زندگی و ویژگی‌های شخصیت راخلین آشنا می‌شود که نمونه‌ای بامزه از آن را می‌توان در ماجراهای زناشویی او و بده‌بستان‌هایش با همسرش دید. این‌ها روی هم‌رفته رمان ولادیمیر واینوویچ را به اثری درخشان تبدیل کرده است که باید آن را خواند، رمانی که مخاطبش را هم می‌خنداند هم به تفکر وا می‌دارد، کاری که چندان ساده نیست.

«کلاه پوستی برای رفیق یفیم سمیونوویچ راخلین» را نشر ثالث با برگردان فارسی بیژن اشتری در ۱۶۶ صفحه به چاپ رسانیده است.

کلاه پوستی
برای رفیق یفیم سمیونوویچ راخلین

زندگی با موسیقی

«وای چه روزگارایی دیدار»*

قطعه جدیدی که علیرضا قربانی منتشر کرده است، به موسیقی‌دان خراسانی تعلق دارد

زوزنی- هرچه این دو قطعه را با هم مقایسه می‌کنیم، اختلافی میان آن‌ها نمی‌یابیم. قطعه «ا...مزار» که چندروزی است علیرضا قربانی منتشر کرده، کمترین تفاوت را با قطعه‌ای دارد که حمید هادی با تنظیم محمد حقگو خوانده است.

«ا...مزار» یکی از مقام‌های موسیقی محلی کرمانجی شمال خراسان است و اصلا متن شعر، فارسی نیست که قربانی اقدام به انتشار آن کرده است. قربانی در معرفی این قطعه در صفحه شخصی‌اش در فضای مجازی نوشته است: «براساس موسیقی محلی خراسان»؛ حال اینکه این یک برداشت شاعرانه است که حقگو و گروهی از محققان و متخصصان به فارسی برگردانده‌اند و حقگو آن را تنظیم کرده‌است.» مقام «ا...مزار» ریتم کندی دارد و اصل آن حزن‌آلود است؛ چیزی که در اجراهای مشابه، ریتم تندتری به خود گرفته و به تصنیف نزدیک شده است. تعدادی از متخصصان و محققان موسیقی مقامی باور دارند قطعه‌ای که قربانی آن را خوانده، کپی آن چیزی است که محمد حقگو تنظیم کرده و با اینکه هیچ تغییر و بازخوانی صورت نگرفته، نامی از این هنرمند موسیقی خراسان برده نشده است. آن‌ها باور دارند در بازخوانی از روی موسیقی محلی و مقامی باید نوآوری وجود داشته باشد و یک خواننده یا آهنگ‌ساز نمی‌تواند عین همان قطعه را اجرا کند، بدون اینکه نامی از شاعر یا تنظیم‌کننده آن ببرد. آهنگ‌ساز قطعه‌ای که قربانی منتشر کرده، هیچ زحمتی برای بازآفرینی اثر نکشیده است و آن را کاملا شبیه به همان قطعه‌ای که قبلا کار شده، منتشر کرده است.

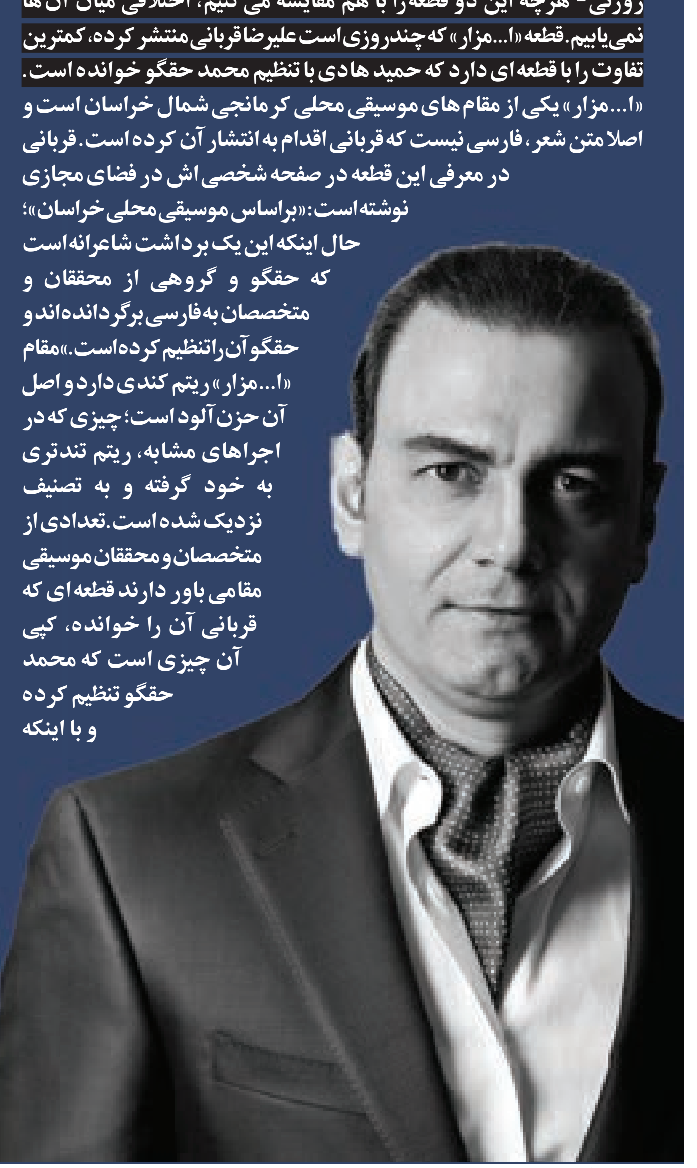

*موسیقی منبع درآمد است

جسارت و جرئت قربانی در اینکه این قطعه را بی‌نام‌ونشان منتشر کرده است، به سال ۱۳۸۲ بازمی‌گردد؛ آن زمان که فرهاد فخرالدینی به محمد حقگو می‌گوید که او این قطعه را برای اجرا در ارکستر ملی تنظیم کند. محمد حق‌گو در این باره به شهرآرا می‌گوید: «ملودی این ترانه مربوط به شمال خراسان است که برای اولین بار، اوایل دهه ۸۰ آن را تنظیم کردیم. من می‌خواستم حمید هادی آن را بخواند اما آقای فخرالدینی گفت که خواندن آن را به علیرضا قربانی بسپاریم. آن موقع رضایت دادم آقای قربانی که تازه به ارکستر ملی آمده بود، بخواند، اما تا اینجا فکر نمی‌کردم که ایشان این طور خودجوش پیش برود. در ضبط استودیویی، هم قربانی آن را خواند و هم هادی خواند؛ چون سیستم هنر در ایران تابع قانون کپی‌رایت نیست. از آن به بعد هم خیلی‌ها «ا...مزار» را بدون ذکر منبع اجرا کردند.». حقگو می‌گوید اگر شما مقام اصلی را گوش کنید، متوجه خواهید شد که تنظیم قطعه جدید با آن چیزی که اصل است، کاملا متفاوت است: «این اصل مقام نیست و برداشتی از مقام «ا...مزار» است. این یک ملودی کاملا شهری شده است. ما هزاران مقام در موسیقی محلی ایران و اقوام و نواحی مختلف داریم که چون گویش و لهجه خاصی دارد، زیاد با استقبال عموم روبه‌رو نمی‌شود. بعضی اهالی موسیقی که قدر و منزلت این مقام‌ها را می‌دانند، می‌آیند و تلاش می‌کنند تا آن مقام‌ها را به ذائقه شهری نزدیک کنند و تغییراتی در آن ایجاد می‌کنند. برگردان این موسیقی، کار کم‌زحمتی نیست و راه حرفه‌ای‌اش این است که خواننده‌ها برای استفاده از این قطعات با صاحبان اثر هماهنگی کنند. از آقای قربانی سوال کنید این قطعه‌ای که اجرا کرده، با اصل آن چقدر متفاوت است؛ مثل قطعه «نوایی» است که هر کسی برداشت خودش را خوانده است و تقریبا هیچ کدام مشابه دیگری نیست و حتی با مقام اصلی هم تفاوت‌هایی دارد. من نگران بودم که اصل این مقام، تحریف نشود؛ برای همین تحقیقات فراوانی برای آن کردم اما الان موسیقی، منبع درآمد است و مسائل هنری در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

*مصرعی از قطعه «ا...مزار»

scan it

تماشاخانه

گودویی نخواهد آمد

درباره نمایشنامه «باغ‌وحش شیشه‌ای» و اجرای تازه‌ای از آن که در مشهد بر صحنه است

علی باقریان| تنسی ویلیامز (۱۹۱۱-۱۹۸۳)، نویسنده بزرگ آمریکایی، از سال‌های آغازین جوانی در کار نمایشنامه‌نویسی بود، اما، تا پیش از آنکه «باغ‌وحش شیشه‌ای» (۱۹۴۴) را منتشر کند، جایگاه و منزلت خاصی در عالم ادبیات نداشت؛ این نمایشنامه بود که او را به ثروت و شهرت رساند. «باغ‌وحش شیشه‌ای» در هفت پرده روایت اوضاع خانواده سه‌نفره وینگفیلد است در اواخر دهه ۳۰، زمانی که «رکود بزرگ»، عظیم‌ترین بحران اقتصادی سده پیشین که با سقوط بورس آمریکا در ۱۹۲۹ آغاز شد، هنوز بر این کشور و بسیاری از کشورهای دیگر جهان حاکم بود. آماندا و دختر و پسرش، لورا و تام، اعضای خانواده وینگفیلد هستند. پدر بچه‌ها که یک تلفنچیِ دائم‌الخمر بوده است سال‌ها پیش خانواده خود را ترک گفته و به مکانی دوردست رفته است و اکنون هیچ خبری از او نیست. مادر بچه‌ها زنی است که در زندگی شخصی خود ابدا کامیاب نبوده و شاید به‌همین‌دلیل بدل به انسانی متوقع و عیب‌جو شده است که البته ترحم برمی‌انگیزد. او دائم سعی می‌کند گذشته رشک‌برانگیز خود را به فرزندانش و دیگران یادآوری کند، گذشته‌ای که احتمالا اصلا واقعیت ندارد. دختر دچار نقصی در پاست که او را افسرده و منزوی و خانه‌نشین کرده است. او تنها سرگرم جمع‌آوری مجسمه‌های شیشه‌ای حیوانات و گوش‌دادن به موسیقی است. مجسمه محبوبش هم مجسمه یک اسب تک‌شاخ است، موجودی خیالی. پسر که راوی نمایشنامه نیز هست عاشق ادبیات و سینماست و خودش شعر هم می‌گوید، اما، در غیاب پدر، مجبور است برای تأمین معاش خود و مادر و خواهرش در یک انبار کفش کار کند، دَرازای دستمزدی بخورونمیر. او می‌خواهد خود را از این وضع خلاص کند.

«باغ‌وحش شیشه‌ای» ویژگی‌هایی دارد که در آثار بعدی خالق آن نیز کاملا نمود دارند و برجسته‌تر شده‌اند. ویلیامز کودکی و نوجوانی سختی را پشت‌سر گذاشته بود. پدر او یک کفاش الکلی بود و مادرش یک معلم موسیقی ناکام. خواهرش هم از افسردگی رنج می‌برد. مجموع این امور پسر خانواده را نیز گوشه‌گیر و انزواطلب ساخته بود. درک شباهت بین کسان نمایشنامه «باغ‌وحش شیشه‌ای» و البته برخی دیگر از نمایشنامه‌های این نویسنده و اعضای خانواده او چندان دشوار نیست، اگرچه، به‌قول خود ویلیامز، آثار او بازتاب جریانات عاطفی حیاتش هستند، نه روایت دقیق وقایعی که از سر گذرانده است. او اغلب درباره خانواده‌های طبقه متوسط می‌نوشت و با ژرف‌نگری خاص خود سعی می‌کرد وضع زندگی ایشان را با جزئیات کامل نشان دهد؛ البته، چنان‌که خود ویلیامز گفته است، نمی‌توان آثار او را واقع‌گرایانه دانست؛ او مانند تام شاعر در «باغ‌وحش شیشه‌ای» نمادپردازی را دوست داشت و از همه عناصر درراستای این کار بهره می‌برد، به‌ویژه از موسیقی و نور. نویسنده، در این نمایشنامه، از این دو عنصر که با تکرار و ارجاع ضمنا ایجاد وحدت بین اجزای نمایشنامه و تحقق فرم را برعهده دارند و ابزاری برای اِعمال تکیه‌ها و تأکیدات لازم، به‌ویژه در پرداخت کاراکترها، نیز هستند به‌طور خاص برای خلق فضایی خیالی و وهم‌آلود بهره برده است، زیرا تام دارد ماجراهای ۲۰ سال قبل را بازگو می‌کند که اینک بدل به خاطراتی تلخ شده‌اند، خاطراتی تلخ از یک خانواده خیال‌پرداز. اساسا ویلیامز می‌خواست با دقت و ظرافتِ تمام کار خود را انجام دهد و هیچ‌چیزی را ناگفته نگذارد؛ دستورصحنه‌های مفصل و پرجزئیات او ناشی‌از همین میل کمال‌طلبانه هستند.

با این تفاصیل، به‌نظر می‌رسد که می‌شود بدون فکرکردن به خیلی چیزها نمایشنامه‌های ویلیامز را روی صحنه برد، اما، به‌دلایل مختلف، کمتر کسی به این کار تن می‌دهد. اجرای اخیر «باغ‌وحش شیشه‌ای» در مشهد که خوش‌بختانه همچنان برقرار است نیز تفاوت‌های عمده‌ای با متن آفریده ویلیامز دارد، با ترجمه حمید سمندریان از این نمایشنامه نیز، که آن را آزادانه جوری به‌فارسی برگردانده است که مناسب اجرا در ایران باشد. همان‌طورکه می‌دانید، معمول آن است که در متن نمایشنامه‌ها، بسته به مکان و زمان اجرای آن‌ها و اموری دیگر، کمابیش دخل‌وتصرف‌هایی می‌کنند. متن یک نمایشنامه، هرچند خودبسنده باشد، برای اجراست. دراماتورژی کاری است خلاقانه که ازطریق تفسیر یک نمایشنامه و برداشتی منحصربه‌فرد از آن برای اجرائی نو آماده‌اش می‌سازد. دراماتورژ آن‌قدر متن را ورز می‌دهد که آن را به شکلی که می‌خواهد درآورد. یکی از اهداف او این است که اثر را با مقتضیات زمانه خودش هماهنگ سازد. چنان‌که دراماتورژها ازطریق نشان‌دادن هم‌ریشگی "texture" و "text" گفته‌اند، «متن» باید با «بافت» همخوانی داشته باشد. به‌نظر می‌رسد که هدف اصلی کامران سعادت، دراماتورژ نمایشِ سعید نمایی، نیز همین بوده است. احتمالا همو برخی از گفت‌وگوها را حذف و بدین ترتیب نمایشنامه را قدری کوتاه‌تر ساخته است. دراین‌بین، ضمن اینکه برخی مسائل مربوط به وضع سیاسی و اجتماعی آن سال‌های آمریکا که شاید برای مخاطبان ایرانی امروز چندان مهم نباشند محو شده‌اند، با حذف چند دیالوگ، برخی ابعاد شخصیت پیچیده کسانِ نمایش، ازجمله آماندا، نیز مغفول مانده‌اند. ساده‌گرفتن طراحی صحنه و لباس که ویلیامز در متن خود با جزئیات بیشتری به آن‌ها پرداخته است، ازجمله حذف لباس ملوانی تام و پله فرار، هم از بار نمادین اثر کاسته است.

اما مهم‌ترین کاری که دراماتورژ یا کارگردان این نمایش انجام داده‌اند حذف ظاهری جیم اوکانر، دوست و همکار مهربان و محترم و دوست‌داشتنی تام، است که در پرده آخر وارد می‌شود. آماندا با اصرار از پسرش می‌خواهد جوانی سربه‌راه را به خانه بیاورد، تا مگر بتواند لورا را به او عرضه کند و بدین ترتیب دخترش را از خطر محتمل ترشیدن نجات دهد. در نمایش سعادت و نمایی، ما فقط صدای جیم را می‌شنویم، آن‌هم از همان اول نمایش (البته عوامل نمایش در پخش صدا چندان موفق عمل نکرده‌اند: ما اغلب اوقات صدای جیم را از یک نقطه می‌شنویم، حال‌آنکه او درحال حرکت است). وینگفیلدها خیال‌باف و حتی متوهم‌اند؛ آن‌ها، مثل اغلب اشخاص نمایشنامه‌های ویلیامز، دست روی دست گذاشته‌اند و در هپروت سیر می‌کنند. در نمایش سعادت و نمایی، از زبان لورا می‌شنویم که آن‌ها به‌انتظار گودو نشسته‌اند، کسی که هیچ‌گاه از راه نخواهد رسید؛ نجات‌دهنده در گور خفته است. حذف فیزیکی جیم و تأکید بر اینکه او فقط در خیال خانواده حضور دارد به متوهم‌بودن ایشان شدت بخشیده است؛ خانواده وینگفیلدِ این نمایش حتی از خانواده وینگفیلد نمایشنامه ویلیامز نیز خیالاتی‌ترند. آن‌ها با نادیده‌گرفتن واقعیت یا خود را برتر از آنچه هستند تصور می‌کنند یا فروتر از آن، و به‌همین‌دلیل ناامید و سرخورده دائم به موضع انفعال و بی‌عملی نزدیک‌تر می‌شوند. دراین‌بین، تنها تام است که می‌خواهد کاری بکند، و می‌کند. او می‌خواهد دنبال علاقه و استعدادش برود و در این مسیر حتی از خانواده‌اش هم می‌گذرد. اگر در نمایشنامه ویلیامز، جیم قدری تلاش می‌کند که تام را از کارش منصرف کند، در اجرای اخیر از همین حداقل هم خبری نیست؛ گویا درهرصورت به‌هرقیمتی سرانجام باید رفت.

درنگ

عطش بیشتر دیده شدن

نگاهی به حضور خوانندگان در عرصه بازیگری

شکیبا افخمی‌راد| پرطرفدار بودن دو هنر موسیقی و سینما از یک سو و عطش کسب شهرت و محبوبیت از طرف دیگر باعث شده است در تمام دنیا برخی خوانندگان به ایفای نقش در فیلم‌های سینمایی و برخی بازیگران به اجرای موسیقی روی بیاورند؛ اتفاقی که موافقان و مخالفان بسیاری دارد. موافقان بر این باورند که این هنرها تکمیل‌کننده یکدیگرند، از این رو فعالیت در هر دوی این زمینه‌ها ایرادی ندارد اما مخالفان، این اتفاق را سوءاستفاده از محبوبیت می‌دانند. آن‌ها باور دارند هرکدام از این رشته‌ها تخصص خاص خود را می‌طلبد و حضور افراد غیرحرفه‌ای باعث ضربه به این هنرها می‌شود، حتی اگر در برخی مواقع سودآوری داشته باشد. در ایران نیز خوانندگان پرشماری نقش‌آفرینی در فیلم‌های مختلف را تجربه کرده‌اند. به تازگی نیز خبر حضور دو خواننده جدید در دو فیلم سینمایی مختلف منتشر شده است. کاوه آفاق، خواننده سبک راک، در فیلم «لامینور» داریوش مهرجویی به ایفای نقش خواهد پرداخت و امیرعباس گلاب، خواننده سبک پاپ، نیز قرار است با علی عطشانی در فیلم «سلفی با دموکراسی» همکاری کند. آن‌طور که در اخبار آمده است، این خواننده قرار است نقش فرشته مرگ را در فیلم «سلفی با دموکراسی» ایفا کند، از این رو در این نوشتار نگاهی داشته‌ایم به حضور برخی خوانندگان ایرانی که در عرصه بازیگری نقش‌آفرینی کرده‌اند.

فرزاد فرزین
و شبکه نمایش خانگی

فرزاد فرزین از جمله خواننده‌هایی است که حضور پررنگی در دنیای بازیگری داشته‌است. او اولین‌بار سال ۱۳۸۵ در فیلم «پسران آجری» به ایفای نقش پرداخت و بعد از آن نیز بازی در فیلم «کنسرت روی آب» را پذیرفت. فرزین در هردوی این فیلم‌ها در نقش یک خواننده ظاهر شد اما آخرین تجربه سینمایی وی به فیلم «سگ‌های پوشالی» به کارگردانی رضا توکلی برمی‌گردد؛ فیلمی که به گفته خود فرزین، اولین تجربه حرفه‌ای او در دنیای بازیگری است. نقش او در این فیلم برخلاف دو تجربه پیشینش، ارتباطی با موسیقی ندارد. فرزین حضور در سریال‌های شبکه نمایش خانگی را نیز در کارنامه خود دارد؛ تجربه‌هایی که به‌مراتب از فیلم‌های سینمایی‌اش موفق‌تر بوده‌اند. بازی او در سریال «عاشقانه» را می‌توان یکی از بازی‌های خوبش دانست. سریال «مانکن» با بازی او نیز این روزها در شبکه نمایش خانگی توزیع می‌شود.

تنها تجربه بازیگری
خواننده مشکی‌پوش

سال ۱۳۹۰ رضا صادقی، خواننده مشکی‌پوش، با پذیرفتن بازی در فیلم «بی‌خداحافظی» به کارگردانی احمد امینی، پا به عرصه سینما گذاشت. این فیلم، داستان سه جوان را روایت می‌کند که هرکدام برای رسیدن به هدفی از بندرعباس عازم تهران می‌شوند. صادقی که به‌نوعی در این فیلم نقش خودش را ایفا کرده، بازی‌اش مورد توجه مخاطبان قرار گرفت، با این حال حضور او در «بی‌خداحافظی» در کنار بازیگرانی چون محمدرضا فروتن، پگاه آهنگرانی و افشین هاشمی، نتوانست از شکست این فیلم در گیشه جلوگیری کند. رضا صادقی درباره تنها تجربه خود در عرصه بازیگری گفته‌است: «وادی بازیگری منزلگاهی نیست که من دوست داشته باشم در آن بمانم. از این مهمانی و از مهمان بودن در این فیلم لذت می‌برم.»

رضا یزدانی
و علاقه به سینما

علاقه رضا یزدانی به دنیای سینما و تلویزیون بر کسانی که با این خواننده سبک پاپ-راک آشنایی دارند، پوشیده نیست. او در بیشتر محافل اهالی سینما حضور دارد و حتی ترانه‌ای با نام «سینما» درمیان آثار موسیقایی‌اش دیده می‌شود. همین علاقه این خواننده به سینما نیز به حضور او در فیلم و سریال‌های مختلفی در سال‌های اخیر منتهی شده‌است. یزدانی در فیلم‌های سینمایی چون «طهران-تهران»، «بوی گندم»، «تیک‌آف»، «سوفی و دیوانه»، «کروکودیل» و «خوک» به ایفای نقش پرداخته است. او ماه رمضان امسال با حضور در سریال «از یادها رفته»، بازی خوبی را در یکی از نقش‌های اصلی این سریال به نمایش گذاشت. یزدانی این روزها در حال ایفای نقش در فیلم اجتماعی «سم پاشی» است.

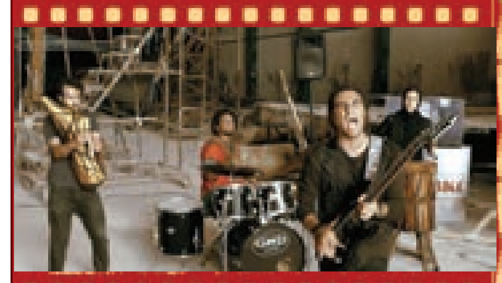

شکست زانیار
در شبکه نمایش خانگی

زانیار خسروی، خواننده سبک پاپ، اولین بار سال ۱۳۹۰ جلوی دوربین رفت. او نقش کوتاهی در فیلم «برف روی کاج‌ها» به کارگردانی پیمان معادی ایفا کرد. این فیلم اولین تجربه فیلم‌سازی پیمان معادی بود؛ فیلمی که توانست سیمرغ برترین فیلم از نگاه تماشاگران را از آن خود کند. سه سال بعد از این فیلم، زانیار خسروی حضور در سریالی در شبکه نمایش خانگی به نام «عشق تعطیل نیست» به کارگردانی بیژن بیرنگ را پذیرفت. هرچند که انتظار می‌رفت حضور خسروی در این سریال در کنار بازیگرانی چون محمدرضا گلزار و مهناز افشار، «عشق تعطیل نیست» را به یکی از سریال‌های پرمخاطب تبدیل کند، این سریال پس از تنها پنج قسمت با شکست روبه‌رو و پخش آن نیز متوقف شد. او بعد از این تجربه ناموفق، تجربه‌دیگری در سینما و تلویزیون نداشته‌است.

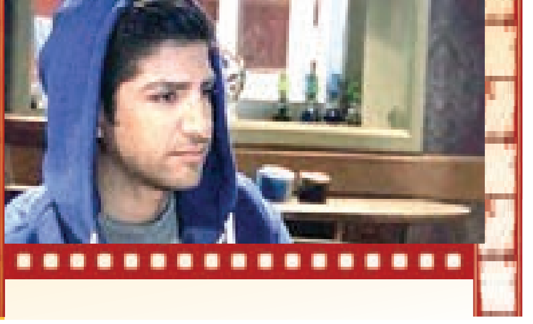

از اجرای موسیقی در ایران
تا بازی در هند

بنیامین بهادری، دیگر خواننده‌ای است که حضور در عرصه بازیگری را تجربه کرده‌است. او با ایفای نقش در یکی از فیلم‌های پرفروش سینما را در کارنامه دارد؛ فیلم «سلام بمبئی» به کارگردانی قربان محمدپور که محصول مشترک ایران و هند است. بنیامین بهادری در این فیلم علاوه‌بر اینکه در کنار بازیگرانی چون محمدرضا گلزار و دیا میرزا قرار گرفت، با همسرش نیز هم‌بازی شد. او در این فیلم نقش یک دانشجوی پزشکی را ایفا می‌کند که برای تحصیل به هند رفته‌است. بهادری درباره حضور در دیگر فیلم‌های سینمایی در یکی از مصاحبه‌هایش گفته‌است: من هرگز اهل «شوآف» و بازارگرمی نبوده‌ام. همیشه براساس واقعیاتی که در زندگی‌ام اتفاق افتاده است، پیش رفته‌ام و در این دوره حساس از زندگی هنری و کاری‌ام، احساس می‌کنم که بازیگری، جزئی از شخصیت من شده است.

پشت سر گذاشتن
تجربه‌های ناموفق

حمید عسکری تجربه حضور در دو فیلم سینمایی را در کارنامه هنری خود دارد. او اولین بار سال ۹۳ در فیلم «شانس، عشق، تصادف» به کارگردانی آرش معیریان در نقش یک مدرس موسیقی ظاهر شد. در کنار او بازیگران مطرحی چون بهنوش طباطبایی، سحر قریشی و محمدرضا شریفیان در این فیلم حضور داشتند. عسکری یک سال بعد حضور در فیلم سینمایی «دو دوست» به کارگردانی محمد بانکی را پذیرفت. او با الهام حمیدی و بار دیگر با سحر قریشی هم‌بازی شد. عسکری جزو خواننده‌هایی است که حضور موفقی را در سینما پشت سر نگذاشت. و هر دو تجربه این خواننده در سینما چه از نظر بازی خود او و چه داستان و محتوای فیلم، تجربیاتی ناامیدکننده بود که با انتقادهایی نیز از سوی برخی از منتقدان سینما همراه شد.

صاحب خبر

جایزه ویژه زبان فارسی در جشنواره فیلم فجر

به گزارش شهرآرا و به نقل از شبکه رادیویی ایران، مسعود نجفی، مدیر روابط عمومی جشنواره ملی فیلم فجر، خبر داده است که بناست جایزه ویژه زبان فارسی به جشنواره فیلم فجر ۹۸ اضافه شود و تیمی از فرهنگستان زبان‌وادب فارسی، داوری این قسمت را برعهده بگیرند. به گفته یدا... گودرزی، مدیر فرهنگ‌وادب رادیوایران، نسرین پرویزی، معاون گروه واژه گزینی و فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان‌وادب فارسی، نیز با استقبال از این پیشنهاد، قول همکاری و اعزام تیم داوری را به روابط عمومی جشنواره فیلم فجر داده است.

دیگر وجه تمایز جشنواره امسال این است که سینماگرانی که در جشنواره ملی فیلم فجر فیلم دارند، می‌توانند در همه روزها و سانس‌های جشنواره درکنار اهالی رسانه، در کاخ این رویداد حضور داشته باشند.

انتشار فراخوان جشنواره موسیقی نواحی شرق ایران

جشنواره دانشجویی موسیقی نواحی شرق ایران با هدف پاسداشت و نگهداشت فرهنگ و موسیقی اصیل ایرانی و انتقال آن به نسل جوان و استفاده از تجربیات استادان برجسته موسیقی شرق ایران برگزار می‌شود. این جشنواره در سه بخش اصلی، جنبی و ویژه در بیرجند برگزار خواهد شد که برای بخش اصلی، اجرای آثار بی کلام و باکلام درنظر گرفته شده است. در بخش جنبی جشنواره، ارائه مقالات پژوهشی درباره موسیقی نواحی شرق ایران، ارائه زندگی‌نامه چهره‌های موسیقی شرق کشور و همچنین کارگاه‌های آموزشی و جلسات پرسش و پاسخ درباره موسیقی نواحی با حضور استادان برجسته کشور برگزار خواهد شد. علاقه‌مندان تا ۳۰دی فرصت دارند ازطریق سایت www.ebnehosam.ir در جشنواره ثبت‌نام کنند و برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره ۳۲۴۵۵۱۶۲-۰۵۶ تماس بگیرند.

نماینده مشهد در بخش نمایش‌های خیابانی تئاتر فجر

آثار منتخب بخش نمایش‌های خیابانی سی‌وهشتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر معرفی شدند. هیئت انتخاب بخش نمایش‌های خیابانی متشکل از محمودرضا رحیمی، ایوب آقاخانی و پیام عزیزی با مدیریت سامان خلیلیان، ۱۷اثر را برای حضور در این دوره از جشنواره انتخاب کردند. درمیان این آثار، نام یک نمایش از خراسان‌رضوی نیز دیده می‌شود. بر این اساس، نمایش «بهار میاد» به کارگردانی محمد برومند، به‌عنوان تنها نماینده استان خراسان رضوی در بخش نمایش‌های خیابانی این دوره از جشنواره تئاتر فجر به اجرای برنامه خواهد پرداخت. لازم به ذکر است سی‌وهشتمین دوره جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر به دبیری نادر برهانی‌مرند، ۱۰ تا ۲۰بهمن امسال در تهران برگزار می‌شود.